فراتر از دولت های ملی

مولانا، حمید

حکومت‏های مبتنی بر ملی گرایی در کشورهای اسلامی با دو تعارض عمده:«مبانی‏ نظری اسلام»و«درخواست عمومی جامعه» مواجه‏اند.این تعارض‏ها،موضع این‏ حکومت‏ها را علاوه بر قدرت‏های ذی نفوذ داخلی،در برابر قدرت‏های خارجی نیز ضعیف‏ می‏کند.پروفسور مولانا نظریه اسلامی امام‏ خمینی را در برابر این کشورها می‏نهد.این نظریه‏ که مبتنی بر تشکیل امت واحد اسلامی است،با حفظ تفاوت‏های قومی،به این تعارضات خاتمه‏ می‏دهد.پروفسور مولانا این مقاله را مدت‏ها پیش از تحولات اخیر منطقه در اختیار مجله‏ گذاشتند که برای شماره خردادماه مناسب‏ تشخیص دادیم.

\*\*\*

در آخرین لحظاتی که صفحات کیهان‏ فرهنگی زیر چاپ بود،پروفسور مولانا در سفر خود به تهران،از راه لطف،همچون همیشه در دفتر کیهان فرهنگی حضور یافتند و به‏ پرسشهای ما درباره این مقاله و برخی دیگر از مسایلی چون:جهانی سازی،جهانشمولی‏ اسلامی،آینده فرهنگی-سیاسی جهان اسلام و نیز برخی از مسایل روز پاسخ گفتند.نظر به‏ اهمیت موضوع،به یاری خداوند در شماره‏های‏ آینده کیهان فرهنگی به ترتیب مسایل روز و سپس‏ مباحث کلان این گفتگو را به نظر خوانندگان‏ فرهیخته کیهان فرهنگی خواهیم رساند.

حکومت‏های مبتنی بر ملی‏گرایی‏ در کشورهای اسلامی دچار دو تعارض است‏ با مبانی نظری اسلام اولا و با درخواست‏ عمومی جامعه ثانیا.

این تعارض‏ها موضع این حکومت‏ها را علاوه بر قدرت‏های ذی نفوذ داخلی در برابر قدرت‏های خارجی نیز ضعیف می‏کند. پروفسور مولانا نظریه اسلامی امام خمینی‏ را در برابر این کشورها می‏نهد.این نظریه که‏ مبتنی بر تشکیل امت واحد اسلامی است با حفظ تفاوت‏های قومی به این تعارضات‏ خاتمه می‏دهد.

پروفسور مولانا این مقاله را مدت‏ها قبل‏ از تحولات اخیر منطقه در اختیار مجله‏ گذاشتند که برای شماره خرداد ماه مناسب‏ تشخیص دادیم.

«پیروزی به علت وحدت کلمه مسلمانان و وحدت بیان اقلیت‏های دینی و وحدت نظر بین طبقات سیاسی و روحانی به دست آمد.»

پیام امام خمینی در پیروزی انقلاب اسلامی فوریه 1979

درآمد

چرا به نظر می‏رسد که دنیا در حال تقسیم شدن‏ است؟روندی که اغلب با تجربه،خشونت و عباراتی چون ملی گرایی،قوم گرایی و قبیله گرایی‏ مشخص می‏شود؟به سقوط نظام شوروی، ناآرامی‏ها در یوگسلاوی پیشین،خشونت مداوم‏ در خاورمیانه و آفریقا و افزایش خشونت علیه‏ خارجیان در اروپا بنگرید.یک دلیل ارائه شده‏ مربوط به تغییر نقش دولت-ملت به علت دگرگونی‏ اقتصاد جهانی است.بحث این است که نظام‏ دولت-ملت که سالیان سال یک احساس امید و تعلق به مردم را می‏داد،دیگر ضامن آرامش‏ اجتماعی و حافظ اقتصاد ملی به حساب نمی‏آمد. بخصوص بر طبق این بینش،اضمحلال اقتدار ملی‏ به علت این واقعیت است که نظام جدید جهانی‏ سرمایه‏داری مصرفی،تحت قیمومیت شرکتهای‏ فراملی در جست‏وجو برای پیدا کردن بازار هرچه‏ وسیع‏تر،فراتر از محدوده ملت-دولت رفته است. دولت‏های ملی به طور فزاینده‏ای نمی‏توانند به‏ عنوان حامیان داخلی در عرصه جهانی شدن یا جهان‏گرایی عمل کنند.از آنجایی که دولت-ملت‏ عاجز از ارائه احساس امنیت لازم به شهروندان‏ است،یک احساس بی‏ثباتی در افراد به وجود می‏آید و بنابراین مردم به سوی هویت محلی رو کرده و برای برخورداری از محافظت،وفاداری خود را به گروههای خودی ابراز می‏دارند.

بدون شک اقتصاد جهانی در حال یک دگرگونی‏ عمیق است و همین تغییر باعث اضمحلال اقتدار دولت-ملت است که برای هواداران آن‏ ناراحت کننده است.وقتی که روند سکولاریسم‏ در اروپا کامل شد و سرمایه‏داری باعث به‏ وجود آمدن مقداری آزادی فردی شد،دولت-ملت‏ جایگزین نظام پیش از فئودالی و فئودالی در غرب‏ شد.در جهان اسلام این روند کاملا متفاوت بود، زیرا مفهوم دولت و جامعه در تقابل کامل با توسعه‏ این مفاهیم در غرب دارد.در درجه اول بخش‏ عظیمی از جهان اسلام هیچ‏گاه نظام دولت-ملت‏ را نپذیرفت و این عدم پذیرش پیوسته علت اصلی‏ بحران در کشورهای اسلامی بوده و کماکان‏ خواهد بود.همچنان که من سعی خواهم کرد تا نشان دهم آنچه که باعث تقسیم شدن و به هم‏ خوردن جهان اسلام و تداوم بحران شده،برعکس‏ دنیای غرب نقش متغیر یا دگرگونی دولت-ملت‏ نیست،بلکه وجود این نظام خود عامل این بحران‏ است.دقیقا به همین دلیل بحران‏های نظام نوین‏ دولت-ملت در دنیای اسلامی باید در متن فرهنگی‏ خودشان مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد،زیرا روند ایجاد ملت با ساختار فرهنگی این جوامع ناهماهنگ‏ بوده است.

گفتمان دولت-ملت در دنیای صنعتی غرب‏ تقریبا به طور انحصاری با تطور و نوع ویژه‏ای‏ از حکومت سروکار دارد که خاستگاه و توسعه آن‏ در طول بیشتر از 200 سال در کشورهای اروپای‏ غربی که اکثریت مردم آن مسیحی و نظام‏های آن‏ سرمایه‏داری یا سوسیالیستی است صورت‏ گرفته است.در کشورهای اسلامی مفهوم حکومت‏ به طور تاریخی،رابطه کاملا متفاوتی را بین‏ نهادهای حکومتی و جامعه ارائه داد.در طول‏ چهارده قرن گذشته ایده حکومت در متن اسلامی، روند عرصه هویت منحصر به فرد خود در دنیای‏ معاصر را طی کرده است.تشکیل دولت-ملت‏ از گروههای مختلف جغرافیایی،زبانی،ملی، در این بخش از دنیا از اوایل قرن بیستم باعث ایجاد بحران مشروعیت سیاسی و هویت به طور مستمر شده که محتاج یک بررسی دقیق است.

بحران مشروعیت سیاسی در دنیای اسلام، توسط بسیاری از نویسندگان و تحلیل‏گران مورد بی‏اعتنایی قرار گرفت و این روند همچنان ادامه‏ دارد،زیرا آنها در تحلیل‏ها بر روی نهادهای سیاسی‏ رسمی،چون حکومت،احزاب سیاسی،سازمان‏ اداری و ساختارهای نوین مجلس و دولت‏ تأکید کردند.اما،نهادهای سنتی سیاسی و اجتماعی اسلامی و کانال‏های غیر رسمی سیاسی‏ که از طریق آنها بیان منافع و تقاضای سیاسی صورت‏ می‏گیرد و احساسات عمیق مسلمانان و شک آنها

درباره نظام دولت-ملت که در زیر فرهنگ نوگرایی‏ در دو دهه گذشته وجود دارد،تعادل نیروهای‏ سیاسی ملی و منطقه‏ای را کلا تغییر داده است. برای سال‏ها چنین گمان می‏شد که در کشورهای‏ مشخص اسلامی چون ترکیه و ایران،نهادهای‏ تقریبا مستحکمی وجود داشتند که در استمرار مشروعیت حکومت سهیم بودند؛یعنی سلطنت‏ در ایران و حکومت مدرن در ترکیه.با این حال، در هر دو کشور حکومت‏های اسلامی همیشه خود را از اندیشه‏های سیاسی عمده دور نگه داشته است. بزرگترین رویارویی در برابر دولت-ملت‏های‏ مدرن در ایران،ترکیه مصر و دیگر کشورها،از نیروهای اسلام سیاسی بسیج شده برخاسته است و یادآور شکست سیاسی جدید در حل تأمین‏ احتیاجات معنوی و مادی این جوامع است. در الجزایر،تمایل عمیق برای تغییر در میان جمعیت‏ ناراضی کشور،دولت و حکومت زیرزمینی‏ اسلامی را در چرخه‏ای از خشونت درگیر کرده است‏ که به عقیده بسیاری در نهایت به حکومت دیرینه‏ نخبگان غیر دینی که غرب و فرهنگ آن را می‏ستایند پایان خواهد داد.

دولت-ملت نوین کشورهای مسلمان‏ در جنوب و شرق آسیا،چون پاکستان،بنگلادش، اندونزی و مالزی بعد از کسب استقلال خود، بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم،با مشکلات‏ بنیادین روبه‏رو بوده‏اند که ناشی از تضاد حاصله بین‏ نظام حکومتی با دیدگاه اسلامی درباره حکومت و جامعه است.جمهوری‏های مسلمان آسیای‏ مرکزی از آذربایجان تا تاجیکستان،نه تنها در قرن‏ نوزدهم موضوع مورد مناقشه ژئوپولیتیکی بین‏ امپراطوری روسیه و بریتانیا برای تسلط به منطقه‏ بودند،بلکه سپس مجبور به پذیرش نظام دولت- ملت با چارچوب‏های سیاسی ایدئولوژیکی شدند که برای مردم این منطقه بیگانه بود.اگر اضمحلال‏ مشروعیت حکومت در جمهوری‏های آسیای‏ مرکزی با سرخوردگی مردم از نظام شورایی آغاز شد،تلاش جاری آمریکا برای نگهداری نظام‏های‏ دولت-ملت که سرمایه‏داری و همانند حکومت‏ غیر دینی ترکیه است،نیز مفید نخواهد بود.بحران‏ امروزی در طول منطقه بر روی حرکت‏های اسلامی‏ متمرکز است.اما،رسانه‏ها انباشته از انعکاس‏ نظریه‏های بی‏پایه‏ای است که زمانی برای کمونیسم‏ نیز بکار می‏رفت.در حالی که بسیاری از مردم‏ آسیای مرکزی با توجه به پیوندهای تاریخی، سیاسی و اقتصادی،خود را وابسته به کشورهایی‏ چون ایران،ترکیه و افغانستان و بخشی از دنیای‏ اسلام می‏دانند.روس‏ها نیز به منطقه به مثابه‏ آمریکای مرکزی می‏نگرند که در آنجا مقاومت‏ ایدئولوژیکی اسلامی ترسناکی وجود دارد.

امروزه ملت‏های اسلامی با یکی از تردیدآمیزترین مسائل دوران معاصر خود روبرو هستند و این که چگونه با این موضوع کنار خواهند آمد هنوز مشکل بزرگی است.زیرا ساختار سیاسی دولت-ملت(که آنها روی آن بنا شده‏اند) خود بخشی از علت بی‏ثباتی مشخص آنهاست. چگونه این وضعیت که در بطن خود ناسالم است به‏ وجود آمد؟گناه این امر،بخشی به عهده غرب و قسمتی دیگر بر عهده نخبگان ملی است که در کشورهای خود قدرت را به دست دارند،در حالی‏ که غرب آن عقایدی را که امروزه باعث آزار فراوان‏ دنیای اسلام است توسعه داد و آنها را در دوران‏ استعمار به منطقه مسلمانان منتقل کرد،به نظر می‏رسد که واردات ایدئولوژی غربی با پایان‏ استعمار،هنوز خاتمه نیافته است.بعضی از رهبران مسلمان خود را در موقعیتی یافته‏اند که به‏ خاطر ارتباطات فرهنگی قبلی احساس می‏کنند که‏ در شرایط نامساعدی قرار دارند.بنابراین،با عجله‏ مشغول ادغام ایدئولوژی غربی در حکومت‏های‏ جدیدا در حال توسعه خود هستند.این روند فقط به وخیم‏تر شدن بی‏ثباتی که شروع آن در زمان‏ استعمار بود کمک کرده است.

بنابراین،امروزه بسیاری از رهبران دولت- ملت مغرورانه نام‏هایی چون«دمکراتیک»یا «سوسیالیست»(یا هرگونه صفت سیاسی)به‏ نام‏های خود می‏افزایند که به مقدار کم یا زیاد اصلا هیچ سنخیتی با جامعه آنها ندارد.در حقیقت، بدون توجه به اینکه آنها مدعی عرصه چه نوع‏ دولتی‏اند،تقریبا اکثریت قریب به اتفاق این‏ حکومت‏ها تحت تسلط شمار اندکی از نخبگان‏ سیاسی‏اند که هیچ‏گونه وجه تشابهی با مردم‏ معمولی ندارند و نسبت به ارزش‏های سیاسی- فرهنگی اسلام بی‏تفاوت‏اند.این نخبگان،معمولا توسط رژیم‏های سلطنتی،قبیله‏ای،قومی یا نظامی‏ حمایت می‏شوند و تقریبا به طور کلی به‏ ایدئولوژی‏های غربی متکی‏اند تا موجودیت خود را مشروعیت بخشند.

حکومت و جامعه

سیاست یک فعالیت فرهنگی است.بحران‏ عمده‏ای که به جز چند مورد استثنایی،بقیه‏ کشورهای اسلامی با آن روبه‏رو هستند،ناهمگونی‏ نظام سیاسی و دولتی و عدم هماهنگی آنها با زمینه‏ اصلی نظام‏های فرهنگی یعنی اسلام است.روح‏ سیاسی کشورهای اسلامی از آغاز قرن بیستم به‏ حالت متمایزی تحت تسلط دو جریان از نیروهای‏ سیاسی بود.این دو جریان عبارت بودند از: ایدئولوژی نوین و منافع مادی.اوج سیاست‏ ایدئولوژیکی نوین را می‏توان آخرین بار در حرکت‏های قانون اساسی و ایده‏های لیبرالیسم‏ اروپایی در ایران،مصر و امپراتوری عثمانی در پایان‏ قرن؛در ظهور ملی‏گرایی عربی در طول جنگ‏ جهانی دوم و در حرکت‏های سوسیالیسم ملی و توسعه دولت‏های نظامی در شماری از کشورهای‏ اسلامی بعد از جنگ جهانی دوم مشاهده کرد.

این سیل ایدئولوژیکی،که در میان احزاب‏ سیاسی نوین،روشنفکران غیر دینی و افسران نظامی‏ توسعه یافت،به موازات نظام سیاست مادی قرار داشت که در سلطنت‏های سنتی،رقابت‏ها و همکاری‏های درون قبیله‏ای و اخیرا در بخش‏های‏ اقتصادی و سیاسی جامعه صورت گیرد تا خواست‏های نظام بازار جهانی فراهم شود. نخبگان،نهادهای به اصطلاح نوین و گروه‏ها،در تعقیب اهداف مادی خود بدون توجه به تمام جامعه‏ و هرگونه مسوولیتی در این رابطه باعث افزایش عدم‏ تجانس بین حکومت و جامعه شدند.بنابراین، سیاست ایدئولوژی جدید و سیاست منافع مادی در جوامع اسلامی،ضد تولید بودند.زیرا آنها با قوانین‏ و اخلاقیات سیاست امت که به عنوان کانون‏ مشروعیت سیاسی تلقی می‏شدند و با نظریه‏ نیروهای معنوی و دنیوی و مقامات،ناهمگون‏ بودند.

به عنوان مثال،موضوعی که امروزه بزرگترین‏ بی‏ثباتی را در منطقه خاورمیانه به وجود می‏آورد، این حقیقت است که،زیر بنای آن چه را که ساختار سیاسی منطقه روی آن بنا شده(دولت-ملت) است،یک مفهوم بیگانه است و در موارد گوناگونی،در تقابل عمیق با قوانین اساسی اسلام‏ قرار دارد.از نظر تاریخی امپراتوری‏های بزرگ‏ اسلامی که از قرن هفتم گسترش یافت.از هیچ‏ جهت با مفاهیمی که بخش‏های ضروری یک‏ دولت-ملت هستند،رابطه‏ای نداشتند.برعکس، پایه نخستین آنها اخلاقیات ایمان اسلامی بود که‏ کمک می‏کند تا بتوان به توزیع تنوع فراوان و قدرت‏ \*از یک منظر اسلامی،مطالعه و هدایت مسایل حکومت نمی‏تواند خارج از شیوه‏های اخلاقی باشد؛ لازم است در مورد آنچه که باید تحلیل شود تصمیم گرفت و نه‏ این که هر چه هست باید تحلیل‏ شود.

بقاء و توسعه که مشخصه جوامع اسلامی در گذشته‏ است پرداخت.به هر حال،امپراتوری‏های‏ اسلامی که در نهایت مضمحل شدند(همچنان که‏ به طور اجتناب‏ناپذیری در تاریخ روی می‏دهد).و به وسیله نیروهای جدید توسعه طلب مورد تجاوز قرار گرفتند.بنابراین،با آغاز تجاوز ناپلئون به مصر در اواخر قرن هیجدهم،نظام سیاسی‏ای بر خاورمیانه تحمیل شد که حاصل یک تطور بومی‏ نبود،بلکه برعکس نظامی بود که برای رفع احتیاج‏ اروپای فئودال رشد کرده بود.تحمیل این مفهوم‏ از حکومت(و همراه آن نوع کاملا جدیدی از فکر کردن)یکی از نخستین علل بی‏ثباتی خاورمیانه در طول 200 سال گذشته بوده است.

سردرگمی زیاد در بسیاری از تحلیل‏های اخیر ناشی از عدم توفیق در ایجاد تمایز بین دولت-ملت‏ با یک دولت اسلامی است.بهتر است تاکید شود که در حالی که دولت-ملت ملت یک دولت‏ سیاسی است،دولت اسلامی یک دولت«متقی»یا «دینی-سیاسی»و دولت«ترس از خداوند»است. پایه‏های یک حکومت اسلام قرآن،سنت و شریعت‏ است.در حالی که در نظام دولت-ملت غیر دینی، اقتدار در دست مردم است،در یک حکومت‏ اسلامی اقتدار در دست خداوند است و قدرتی در دست افراد،در تخت سلطنت یا گروه‏های دیگر مردم وجود ندارد.در جایی که حکومت به قدرت‏ خداوند اعتراف نمی‏کند،دین تبدیل به یک مساله‏ خصوصی برای شهروندان می‏شود.در اسلام، دین یک مساله خصوصی نیست بلکه یک مساله‏ عمومی است.نیروهای معنوی و دنیوی جدا از هم‏ نیستند بلکه متحدند.(1)وقتی اسلام به عنوان یک‏ قدرت جهانی در قرن هفتم میلادی ظاهر شد، مفهوم حکومت و ملت به صورت معانی امروزی‏ آن،وجود نداشت.در عوض اسلام باعث توسعه‏ مفهوم امت گردید،یعنی جامعه‏ای از مومنینی که‏ اقرار کردند به هر دوی ابعاد معنوی و دنیوی اسلام‏ اعتقاد دارد.مفهوم خلیفه به عنوان رئیس جامعه، بعد از رحلت پیامبر(ص)شکل گرفت تا نیروهای‏ سیاسی و معنوی اسلام را عرضه کند.نظریه‏های‏ سیاسی دوران کلاسیک اسلام،خلیفه یا امام را به‏ عنوان رئیس امت تعریف می‏کند.(2)در متن‏ اسلام،قدرت خلیفه محدود است و اگر در به‏ کارگیری عقاید اسلامی ناموفق باشد یا خارج از محدوده قدرت خود عمل کند،جامعه می‏تواند او خلع نماید.

از یک منظر اسلامی،مطالعه و هدایت مسایل‏ حکومت نمی‏تواند خارج از شیوه‏های اخلاقی‏ باشد؛لازم است در مورد آنچه که باید تحلیل شود تصمیم گرفت و نه این که هرچه هست باید تحلیل‏ شود.مفهوم امت فراتر از مرزهای ملی و مرزهای‏ سیاسی است.جامعه اسلامی فراتر از ایده نظام‏ دولت-ملت نوین قرار دارد:یک جامعه اسلامی‏ یک مفهوم دینی-سیاسی است و فقط زمانی عرضه‏ می‏شود که به وسیله اسلام تغذیه و اداره شود. مفهوم جامعه در اسلام تمایز قاطعی بین مسایل‏ عمومی و خصوصی قائل نیست.بنابراین،آن‏چه‏ که به طور عام از جامعه خواسته می‏شود،از دولت‏ و اعضا منفرد جامعه نیز طلب می‏شود.نژاد، قومیت،قبیله‏گرایی و ملی‏گرایی جایی در ممتاز شناختن یک عضو جامعه از بقیه ندارد.ملیت‏ها، تفاوت‏های فرهنگی و عوامل جغرافیایی شناخته‏ می‏شوند،ولی تسلط بر اساس ملی‏گرایی مردود است.هر دو مفهوم حکومت و امت بر جامعه‏گرایی تاکید دارند و در مجموع بر اساس‏ عقاید اسلامی قرار دارند و نه بر رابطه فردگرایی، ارتباطات در جامعه و به وسیله دولت،باید دارای‏ ابعاد اخلاقی و ایمانی باشد.

قرارداد اجتماعی که پایه امت را تشکیل‏ می‏دهند،بر اساس تمایل آزاد یک انتخاب تعریف‏ نشده نیست بلکه،مطیع خواست‏های بالایی است‏ که از طریق اراده خداوند صورت می‏گیرد.دوران‏ کلاسیک حکومت اسلامی که با خود پیامبر(ص) (572-632)میلادی شروع شد و دوران چهار خلیفه اول(632-661)نمونه‏های دوران ایده‏آلی‏ است که ارتباطات بین حکومت و جامعه در بهترین‏ حالت از هماهنگی قرار داشت.در اسلام این‏ قوانین کلی سیاسی است که مسئوول راهبری‏ حکومت است.این قوانین خواستار رهبری عادل، کمک به مستضعفان و انتقاد ولی به صورت‏ گفت‏وگوی سازنده بین دولت و اعضای جامعه‏ است.

ظهور نظام نوین دولت-ملت در کشورهای اسلامی تا حدی به دلیل تغییر گرایش سیاست سنتی‏ اسلامی به طرف دولت غیر دینی پدید آمد و این تغییر در لغو خلافت ترکیه در سال 1924 متجلی شد. حرکت مهم ترکیه به طرف غیر دینی بودن در مقابل‏ انعکاس بسیار جدی در بقیه جهان اسلام داشت. گرچه اندیشه‏های سیاسی اسلامی از پایان قرن‏ هیجدهم به وسیله اصلاح‏طلبان دینی و سنت‏گرایان‏ تحت بازبینی گرفت،ولی اقدام ترکیه کشورهای‏ اسلامی را مجبور ساخت تا جایگزینی برای خلافت‏ که خود را از افکار اصلی دولت اسلامی دور کرده‏ بود بیابند.بنابراین،با حرکت ترکیه به سوی‏ غیر دینی شدند،دیدگاههای مختلف دینی ظاهر شدند.از طرف دیگر،اصلاح طلبان و تجدیدنظر طلبان مسلمان دریافتند که لغو خلافت‏ به عنوان یک اتفاق سودمند نقطه عطفی در براندازی‏ یک سلسله مراتب کهنه و فاسد بود.از طرف دیگر، برای مسلمانان سنت‏گراتر و افراطی،گرایش‏ ترک‏ها و اصلاح طلبان به سوی افکار غربی و باورهای غیر دینی،دیدگاه سنتی را تقویت کرد که‏ اسلام باید به عنوان دربرگیرنده تمامی شوؤن‏ زندگی اخلاقی،سیاسی و ارتباطات جامعه حفظ و نگهداری شود.در واقع،همان‏گونه که تاریخ‏ نشان داد،برنامه‏های فرهنگی کمال آتاتورک در ترکیه و فرمانروای هم عصر او در ایران،رضاشاه‏ مثالی بود از تلاش برای کاهش ابعاد اسلامی در زندگی مردم ترکیه و ایران.

برای دیدن اثرات پیوند ذهنیت سیاسی غربی در منطقه‏ای که مناسب آن نیست،دیدن اوضاع آشفته‏ و ناآرام خاورمیانه جدید برای هر کسی کافی است. منطقه انباشته از بقایای رژیم‏هایی است که برای‏ توجیه وجودشان مستقیما به دیدگاهها و نمونه‏های‏ غربی متکی شدند.شاه ایران و پادشاهان قبلی مصر هیچ سنخیتی با روند تاریخی تغییرات سیاسی‏ خاورمیانه نداشتند و رهبران جاه‏طلبی که‏ تجددگرایی و غرب گرایی را تنها انتخاب موجود در دنیای غیر دینی دیدند.حتی امروز نیز اکثر حکومت‏های منطقه همان روش را ادامه می‏دهند.

پدیده ملی گرایی

به عنوان بخشی از نظام دولت-ملت، ملی‏گرایی یکی از بخش‏های بسیار مخرب این‏ ایدئولوژی وارداتی به جهان اسلامی بوده است. در کشورهای اسلامی،تلاش‏ها برای خلق‏ احساس وفاداری به موجودیتی که تمام هدف‏های‏ آن تغذیه از بیگانگان است باعث به وجود آمدن نتایج‏ بسیار مخرب شده است.عمدتا به علت ترغیب‏ کسانی که بر سر قدرت هستند،مردم جهان اسلامی‏ قبل از هر زمان دیگری با مسایلی چون قوم‏گرایی، زبان و مالکیت سرزمینی جغرافیایی منقسم‏ شده‏اند.بنابراین،اسلام در جهت استفاده از قدرت جذابیت خود به کار رفته است که آن را تبدیل‏ به نیروی متحد کننده‏ای در پشت یکی از بزرگترین‏ نیروهای سیاسی کرده بود که جهان تا کنون به خود ندیده است.بنابراین،اسلام به حالت‏ کم اهمیت‏تری در مقابل ایدئولوژی قدرتمند ملی‏گرایی درآمده است که باعث شده تا برای درک‏ قوانین اساسی تصمیم‏گیری در مسایل داخلی و خارجی به غرب متکی شود.

تا قرن نوزدهم،ترک‏ها،اعراب و ایرانیان خود را در مقایسه با ملل دیگر در درجه نخست مسلمان‏ می‏دانستند.وفاداری نخستین آنها نه به دولت‏ امپراتوری یا خاندان سلطنتی،بلکه به اسلام بود. تحت نظام اسلامی امت،یا آنها خود را به عنوان‏ گروههای فرهنگی و زبانی مجزا در داخل اسلام‏ می‏شناختند.برای مثال،وقتی که قدرت امپراتوری‏ عثمانی در حد اعلاء بود،گروههای متفاوت ملی‏ نظیر اعراب خودگردانی فرهنگی داشتند و اقلیت‏های دینی مختلف شامل مسیحی‏ها و یهودی‏ها دارای خودمختاری و تحت محافظت‏ بودند.ایده یک«ملت عثمانی»یا«ملت عرب»که‏ کانون اتحاد وفاداری تحت نظام دولت-ملت باشد نوآوری‏هایی تحت نفوذ اروپاییان بودند.وقتی که‏ اعتقاد اسلامی جایگزین ملی‏گرایی شد در نتیجه‏ پوسیدگی داخلی و نفوذ خارجی،رقابت‏های بین‏ اقوام و ملل افزایش یافت و اغلب ملی‏گرایی و امپریالیسم خود را در یک اتحاد نامقدس یافتند.

یکی از مثال‏های بسیار برجسته در میان تعداد بی‏شمار آنها تبادل‏نامه بین شریف(و بعد از سال‏ 1916 شاه حسین)از حجاز عرب و جناب«هنری‏ مک‏ماهون»کمیسیونر عالی بریتانیا در قاهره در سال‏ 1915 است.کمیسیونر به شریف حسین قول داد که اگر اعراب در جوار بریتانیایی‏ها با ترک‏ها به نبرد بپردازند برای آنها ایالات متحده عربی را که از فرات‏ تا نیل وسعت داشته باشد ایجاد کنند،تحت پرچم‏ ملی‏گرایی عربی و با کمک سالانه 2 میلیون پوند بریتانیا.شریف حسین فرمان داد تا اعراب تحت‏ فرماندهی فیصل و لورنس در طول جنگ جهانی‏ اول در کنار امپریالیسم بریتانیا علیه برادران مسلمان‏ و تنها حکومتی که به عنوان یکی از قدرت‏های‏ بزرگ جهانی برای قرن‏ها از اسلام پاسداری کرده‏ بود و تنها قدرت ممکن در برابر چالش قدرت‏های‏ اروپایی شناخته می‏شد،بجنگند.بریتانیایی‏ها به‏ وعده‏های خود به شریف حسین و ملی‏گراهای‏ عرب وفا نکردند.در پایان جنگ جهانی اول، فرانسوی‏ها و بریتانیاهایی‏ها طبق قرارداد «سایکس-پیکو»زمین‏های عربی امپراتوری‏ عثمانی را بین خود تقسیم کردند.(3)به هر حال، شریف برای خدمت به امپریالیسم بریتانیا به جای‏ پادشاهی دنیای عرب به ایالت حجاز بسنده کرد. پسر اول او،امیر فیصل به تخت عراق گماشته شد و پسر دومش نیز پادشاه اردن شد.دنیای عرب به‏ جای استقلال و اتحاد یا به صورت کشورهای تحت‏ محافظت درآمده بود یا به اصطلاح به دولت- ملت‏های کوچک تقسیم شده بود که اغلب با همدیگر به بحث و جدل می‏پرداختند تا اینکه‏ اعلامیه بالفور دوران جدیدی را در تحولات‏ خاورمیانه گشود.شعار«اعراب حتی پیش از محمد و موسی هم عرب بود»،نتوانست باعث‏ اتحاد اعراب شده و نظام سیاسی مشروع با ثباتی را در دهه‏های بعد از جنگ جهانی دوم عرضه کند.

استعمار زدایی تحت نظام دولت-ملت‏ مرزهای سیاسی‏ای را در جهان اسلامی به وجود آورد که قبلا وجود خارجی نداشتند.این عمل‏ باعث به وجود آمدن رهبران ملی‏گرا و جدایی طلب‏ رقابت پیشه در میان مردمی مثل اعراب با تاریخ و حتی زبان و فرهنگ مشترک گردید.استعمارزدایی‏ از امپریالیسم و قدرت‏های امپریالیستی،آغازگر جریان مجدد استعمارگرایی تحت پرچم ملی‏گرایی‏ شد.همچنان که یک عالم غربی درباره حاکمیت و جامعه گفت:

«اگر موضوع دولت در جامعه مسلمان تقریبا تا انتها به کناری گذاشته شده است به این دلیل است‏ که هیچ‏گاه یا تقریبا هیچ‏گاه چیزی به غیر از تحمیل‏ خارق العاده وجود نداشت.هیچ‏گاه یا تقریبا هیچ‏گاه آزادی وجود نداشت و سرکوب زور در جامعه حاکم بود.اتحاد بین افراد معمولی است‏ که،از آن طریق همگونی اجتماعی و ساختارهای‏ اسلام را باید یافت،نه در شاهزاده‏ها،سربازان و مأموران مالیاتی آنها».(4)

از نظر تاریخی،نهادهای سیاسی و اجرایی‏ دنیای اسلام جزو توسعه یافته‏ترین آنها در جهان‏ بودند،اما با آغاز نظام‏های سلطنتی،شهروندان‏ مجبور بودند به جای نمونه‏های آرمان گرایانه‏ حکومت را که مشخصه سیاسی جامعه اسلامی در دوران اوایل بعد از پیامبر(ص)بود را حفظ کنند، تحت اطاعت فرمانروایان درآیند.

از آنجا که افراد مسلمان خود را بخشی از امت‏ می‏دانند اقتدار دولت و مشروعیت آن،در صورت‏ استفاده از ارتش‏های کشورهای اسلامی علیه‏ یکدیگر بیشتر مضمحل می‏شود.به عنوان مثال، نیروهای استعمارگر اروپایی در آفریقا همیشه‏ مسلمانان را به عنوان سربازان محلی و منطقه‏ای‏ استخدام می‏کردند و آنها را علیه مسلمان‏های دیگر به‏کار می‏گرفتند.مسلمانان سومالی و گالا در خدمت ایتالیایی‏ها به ضد اعراب و ترک‏ها در شمال‏ افریقا،علیه مسلمانان هوسا وادار شده بودند تا علیه‏ آنها بجنگند و اعراب کنگو و سودانی‏ها در خدمت‏ آلمانی‏ها علیه ابوشیری و مسلمانان سنگال در خدمت فرانسوی‏ها در جنگ آزادی الجزایر جنگیدند.(5)اخیرا در جنگ ایران-عراق و جنگ‏ خلیج فارس،مسلمانان وادار شده بودند تا علیه‏ یکدیگر بجنگند.در جریان دخالت سازمان ملل- ایالات متحده در سومالی این سربازان پاکستانی‏ بودند که با مسلمانان سومالی رویارو شدند.در جامعه اسلامی،جنگ مقدس یک وظیفه دینی است‏ که شامل تمام جامعه اسلامی می‏شود که در تقابل‏ با ایده ارتش مدرن غیر دینی است که قرار است به‏ دولت-ملت وفادار باشد.این تنش باعث بی‏ثباتی‏ بیشتر در میان کشورهای اسلامی شده است.

بحران مشروعیت سیاسی در جهان اسلامی با یک رشته از اتفاقات تحقیر کننده در چهار دهه گذشته‏ بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم تشدید گردید. این اتفاقات شامل:شکست مردم سالاری غیر دینی‏ در ترکیه،پاکستان و اندونزی،شکست اعراب در جنگ شش روزه با اسرائیل در 1967 و سپس در 1971،جنگ پاکستان با هند در 1971،اشغال‏ لبنان توسط اسراییل در اوایل 1980،اشغال‏ افغانستان از سوی شوروی و اخیرا جنگ مخرب‏ خلیج فارس و کشتار مردم بی‏دفاع و نسل‏کشی‏ مسلمانان در بوسنی-هرزگووین‏اند.انقلاب‏ اسلامی در ایران برای بسیاری از مسلمانان به مثابه‏ اتفاق بسیار مهمی بود که به عنوان نقطه عطفی‏ در مبارزه آنان علیه دولت‏های نامشروع کشورهای‏ خود به حساب می‏آید.

گفتمان ملی‏گرایی عربی کوشیده است تا واژه‏ «اسلامی»را با واژه«عربی»جایگزین نماید.این‏ \*استعمار تحت نظام‏ دولت-ملت مرزهای سیاسی‏ای‏ را در جهان اسلامی به وجود آورد که قبلا وجود خارجی‏ نداشتند.

کوششی است تا مردم را تحت تأثیر قرار داده و در نهایت پیشینه تحلیل‏ها و حقایق سیاسی و اجتماعی را تغییر دهد.بنابراین،این حقیقت که‏ اسلام بخش مهمی از عناصر تشکیل دهنده‏ ملی‏گرایی عربی شناخته نمی‏شود،بیانگر و تضاد در ایدئولوژی آن است.در درجه اول،حرکت‏ ملی‏گرای عربی به اتحاد تمامی اعراب بر اساس‏ تاریخ،زبان،منافع و همخونی تأکید دارد.حرکت‏ ملی‏گرای عربی وقتی که از اعراب«سرزمینی‏ نیاکان»از خلیج فارس تا آتلانتیک تقاضا می‏کند، این خواسته با واقعیت جغرافیایی در تعارض است. این دیدگاه نه تنها به دیگر سرزمین‏های عربی‏ بی‏توجهی می‏کند بلکه این واقعیت که ایده‏ «سرزمین نیاکان»از اسلام برمی‏خیزد را نادیده‏ می‏گیرد.در درجه دوم،ملی‏گراهای عربی‏ در دیدگاه خود از اسلام به عنوان رشد اجتماعی، در تضاد هستند،زیرا اسلام همچنین عامل‏ برانگیزنده در گسترش سرزمین نیاکان عربی بود. فکر ملی‏گرا،عواملی چون زبان،تاریخ مشترک‏ و میراث را به عنوان عوامل مشخص متحد کننده‏ می‏شناسد اما به علت اساس غیر دینی،ملی‏گرایی‏ به اسلام بی‏توجه است.بر عکس،دین اسلام بود که قبایل جنگجوی پیش از تاریخ عرب را متحد کرد و یک هویت واقعی عربی به وجود آورد.زبان و فرهنگ عربی نتیجه اسلام هستند و نه به عکس. بالواقع،ملی‏گرایی انعکاس اندیشه‏های غربی‏ است،حتی اگر نام حرکت بیانگر این باشد که، به وسیله فرهنگ و تفکر عربی مستقر شده است. سکولاریسم که معرف ایده حرکت ملی‏گرایی است‏ یک اندیشه غربی است.

حرکت‏های ملی‏گرا در کشورهای مسلمان،که‏ در اطراف اندیشه استقلال دور می‏زند،کلمه آزادی‏ را رهایی از سلطه و نفوذ خارجی می‏داند.با اینکه‏ این حرکت نتوانست تعریف مثبتی برای این کلمه‏ ارایه دهد،اسلام را به عنوان دین معرفت رد کردند. به عنوان مثال،ملی‏گرایان عرب به این اندیشه‏ متوسل شده‏اند که ملی‏گرایی به علت دادن یک‏ هویت عالی به مردم نسبت به اسلام ارجحیت دارد.

این از نظر سیاسی مهم است که رهبران مذهب‏ شیعه یا علما می‏توانند استقلال خود را از حکومت‏های غیر دینی یا پادشاهی که در گذشته‏ به قدرت رسیده بودند حفظ کنند.در کشورهای‏ مسلمان سنی چون مصر و عربستان سعودی، قدرت رهبران دینی در داخل ساختار سیاسی‏ موجود استحکام یافت و علما خودمختاری اندکی‏ دارند.به طور دقیق این قدرت بازرسی و مقایسه‏ها بین علما و حکومت،یا پادشاهان در ایران بود که‏ به امام خمینی(ره)و دیگران قبل از او اجازه داد تا در مواقع اختلاف در مرکز قدرت قرار گیرند.سه‏ عنصر اساسی روند ارتباطات و حکومت را در قبل‏ از انقلاب اسلامی 1979-1978 مشخص کرد:

در درجه اول ایده دولت-ملت غیر دینی، هیچ‏گاه به طور کامل در ایران مورد شناسایی‏ قرار نگرفت و این حاصل تضاد با اندیشه‏های‏ اسلامی درباره حکومت و جامعه بود.دوم دو خط متضاد و کانال‏های رقابت‏آمیز ارتباطات ایجاد شده‏ بود،که یکی از آنها به وسیله حکومت هدایت‏ می‏شد و دیگری ریشه در سنت دینی-سیاسی‏ ایرانیان داشت.در حالی که حکومت با اقدامات‏ تجددگرایی خطوط مخصوص ارتباطات را در کنار توسعه اداری،نظام دانشگاهی،نظام‏های‏ مخابراتی و نظامی،رسانه‏های همگانی و نظام‏ مدیریتی ایجاد کرده بود،رهبران جامعه و علما، کنترل بر نظام‏های فرهنگی و ارتباطاتی وسیع و خیلی پیچیده که هیچ‏گاه سیستم قدرت،حاکم نشد را بر عهده داشتند.تا زمانی که سازمان اداری‏ حکومت و ساختار آن تا حدی کوچک بود کنترل و معاشرت اعضا آن در محدوده دیدگاه حکومت‏ آسان بود،به هر حال،با افزایش جمعیت و توسعه‏ تحصیل و نظام‏های ارتباطات اداری و اطلاع رسانی،در حقیقت پایدار نگهداشتن روند سکولاریسم مشکل بود.به عبارت دیگر در ایران‏ کنترل قدرت سیاسی محتاج کنترل کانال‏های سنتی‏ ارتباطات به غیر از رسانه‏های همگانی است.این‏ قدرت مقامات سنتی است که درباره مشروعیت‏ رسانه‏های مدرن تصمیم می‏گیرد نه این که عکس‏ آن صادق باشد.ادغام دو ساختار اساسی کانال‏های‏ مدرن و سنتی ارتباطات پیش شرط لازم برای هر نظام حکومت در ایران است که در جست‏جوی‏ مشروعیت و خلوص فرهنگی است.عنصر سوم‏ به طور تاریخی دخالت منظم قدرت‏های خارجی در هر دوی ارتباطات و روابط حکومت ایران بوده‏ است که باعث از بین رفتن هر چه بیشتر مشروعیت‏ دولت‏های بر سر قدرت بوده و عملا هر تلاشی را برای استقرار یک حکومت دینی-سیاسی را که‏ ممکن بوده است به عنوان یک الگو برای جامعه‏ اسلامی خدمت نماید،را مسدود نمود.

در اینجا زمان و مکان برای بیان توسعه‏ ملی‏گرایی در کشورهای دیگر مسلمان مناسب‏ نیست و فقط کافی است که توسعه بعد از جنگ در کشورهای جنوب و شرق آسیا مدنظر قرار گیرد. پاکستان برای پناه دادن به مسلمانانی که می‏خواستند از هند بریتانیا رهایی یافته و تلاش ورزند که هویت‏ خویش را حفظ کنند،ساخته شد.محمد علی جناح‏ رهبر حرکت پاکستان به علت تفاوت‏های فرهنگی، میراث‏های تاریخی و قانون،احتیاج به وجود یک‏ ملت جدید را بیان داشت.ولی بعد از ایجاد پاکستان به نظر رسید که بحث او تغییر یافت و بر عدم توافق بر سر قانون اساسی غیر دینی یا اسلامی‏ کشور منتهی شد.هدف نظام آموزشی بریتانیا در هند بر ایجاد گروهی از مردم بود که به عنوان رابطه‏ بین دولت بریتانیا و مردم هند عمل کنند و بریتانیا احساس کرد که این مردم باید«بریتانیایی در وظیفه، عقیده،اخلاقیات و روشنفکری باشند.»(لردمک‏ اولی).برعکس،ملی‏گرایی هندی در این نظام‏ رشد کرد،چون ملی‏گرایی جزء ذاتی آموزش‏ بریتانیا بود و بنابراین به هندی‏ها نیز منتقل شد. سرانجام این به ایجاد کنگره ملی هندوستان و استقلال هندوستان منتهی شد.بنابراین،مسلمانان‏ از هندوهای هندوستان احساس خطر کرده و برای‏ ایجاد یک سرزمین جداگانه فشار آوردند که به خلق‏ پاکستان در 1947 انجامید.نظام آموزشی در یک‏ جامعه اسلامی به بحران هویت در میان مسلمانان‏ سرعت بخشید.استعمار ایده‏های اروپایی را در طی سال‏های بسیار عرضه کرده بود و دانش‏آموزانی‏ که خواستار یافتن هویت اسلامی بودند حتی‏ نمی‏توانستند تاریخ آن را هم درک کنند زیرا هیچ‏گاه‏ این تاریخ به آنان آموخته نشده بود.دانش‏آموزانی‏ که ایدئولوژی اروپایی را پذیرفته بودند در رنج‏ بودند.زیرا آنها درباره توسعه‏های علمی و فن‏آوری‏ در اروپا نیاموخته بودند و در رنگ پوست و پیشینه‏ نیز اروپایی نبودند.

نمونه تسلط

ورود و تجاوز قدرت‏های عمده اروپایی در روابط سرزمین‏های اسلامی،تأثیر عمیقی بر روی‏ روابط حکومت و نهادهای ارتباطات داشت.باید یادآوری کرد که این تجاوز مستقیم قدرت‏های‏ اروپایی در روابط جهان اسلام،نشانه شروع‏ استعمارگرایی و گسترش فن‏آوری جدید ارتباطات‏ شامل دریانوردی،شیوه‏های تلفن و تلگراف، حمل و نقل و راه‏آهن بود.معرفی قدرت‏های‏ اروپایی در خاورمیانه که با کوشش پرتقالی‏ها برای‏ \*توسعه قوانین اسلامی و حکومت را می‏توان با بازبینی‏ مختصری از دوران کلاسیک‏ اسلام توضیح داد که در طی آن، قوانین سیاسی عمومی،راهبر روابط حکومت بود و به نحوی‏ بود که ارتباطات نیز در آن‏ توسعه یافت.

سرکردگی در خلیج فارس در قرن شانزدهم شروع‏ شد و سپس به وسیله هلندی‏ها،بریتانیایی‏ها و ورود فرانسوی‏ها به زمین‏های اسلامی از مصر تا هندوستان ادامه یافت که نتیجه خیلی مهم داشت. در درجه اول،این اقتدار حکومت را در خاورمیانه‏ اسلامی کاهش داد و آن را مطیع خواسته‏های‏ سیاسی و اقتصادی منافع استعمار کرد.دوم،این‏ نفوذ استعماری بر روابط دولت‏های منطقه،تسلط ارتباطاتی ایجاد کرد و در هر جا که مقدور بود کانال‏های ارتباطاتی جدید را به کنترل درآورد.

معرفی و پذیرش نظام دولت-ملت در کشورهای اسلامی جوی از بحران ایجاد کرد که‏ دخالت خارجی با کنترل مخفیانه به موفقیت رسید. در داخل نیز قدرت سیاسی از جامعه و رهبران‏ دینی-سیاسی و نخبگان اداری منتقل شد.به طور خلاصه،نظام دولت-ملت ابعاد دیگری از ایدئولوژی و نهادهای غرب متحد را عرضه کرد. به طور کلی،عموم مردم،رهبران مدرن و نخبگان‏ را یا نمایندگان قدرت‏های خارجی به حساب‏ می‏آوردند یا عناصری که از طریق آنها روش‏های‏ جدید استعماری و سیاست‏های ایدئولوژیکی‏ بر جامعه تحمیل می‏شد.بنابراین ما با هر پیروزی‏ نظام نوین دولت-ملت به سوی تجدد گرایی در کشورهایی چون ترکیه،ایران،پاکستان،مصر و اندونزی با یک بحران جدید اقتصادی و تقسیم اجتماعی جایگزین می‏شد روبه‏رو هستیم. به طور خلاصه یک بحران مشروعیت سیاسی در زیر فرهنگ تجددگرایی ریشه کرد.

در درون،نیروی تقسیم شده‏ای در اسلام،از میان رهبران مسلمان صاحب قدرت ظاهر شد که‏ ارزش قدرت سیاسی حکومت را بیشتر از وظایف‏ دینی خود می‏دانستند.از قرن هفتم میلادی و با شروع خاندان‏های اموی و عباسی تا پایان‏ امپراتوری عثمانی در آخر جنگ جهانی اول، حکومت اسلامی تدریجا از مفهوم اصلی خود جدا شد.قدرت بین رهبرانی که تحت قدرت خود، قانون وضع کردند و علما یا علمای دینی و رهبران، که تحت شریعت به قضاوت پرداختند،تقسیم شد. بنابراین،دو مسیر ارتباطی در کشورهای اسلامی‏ ایجاد شد که اغلب در وضعیت خصمانه نسبت به‏ همدیگر بودند و تدریجا این وضعیت به صورت یک‏ اختلاف درآمد.(6)شرایط به خوبی توسط یک ناظر اسلامی قرن یازدهم،ابومعالی درک شده است، او گفت،«ما در مسایل حکومتی از شاه اطاعت‏ می‏کنیم،اما در مسایل دینی شاه باید با ما مشورت‏ کند.»(7)و تعارضات بین حکومت و دین روی داد. رژیم خلافت به عنوان یک نهاد حکومتی تدریجا اقتدار خود را از دست داد،با این حال سعی کرد از طریق اعمال سرکوبگرانه،تسلط ارتباطاتی خود را حفظ کند.

تغییر ماهیت حکومت اسلامی در طی این دوره‏ باعث دوری و جدایی جامعه از حکومت شد.در موارد بسیاری فقط جامعه و رهبران آن حضور داشتند ولی در طرح‏های آنان جایی برای حکومت‏ وجود نداشت.حاکمان اکثرا مشغول سرکوب‏ ناآرامی و استقرار مجدد موقعیت خود علیه مخالفان‏ بودند.به طور خلاصه،اقتدار حکومت به طور مؤثر در تمام سرزمین یا جوامع متعلق به آن در حد یکسان وجود نداشت،اما قصد داشت با توسل به‏ زور،فقط در محیط اطراف حاکم،اقتدار خود را مستقر سازد.جدایی امت و حکومت بیانگر تردید موجود حکومت،تقریبا در تمام کشورهای اسلامی‏ مشترک است.

برای نمونه،در حالی که حکومت سعی کرد با کنترل کانال‏های سنتی چون مساجد و مدارس سنتی‏ آموزشی به تمرکز سازمان‏های ارتباطاتی بپردازد جامعه تحت رهبریت علمای دینی کانال‏های‏ رقابت‏آمیز را حفظ کرد که راهبری حکومت را به‏ چالش فراخواند.رژیم‏های سیاسی قرن هفتم و هشتم،در شماری از کشورهای خاورمیانه،شامل‏ ایران و مصر با این مثل تعریف می‏شدند.«اگر شما علما را بر دروازه قصر شاهان ببینید،بگویید آنها علما و پادشاهان بدی هستند.اگر شما شاهان را بر در خانه علما ببینید،بگویید آنها پادشاهان و علما خوبی هستند.»(8)بنابراین،تضاد بین تسلط اسلامی و قدرت غیر دینی باعث تولید دشمنی بیشتر در درون جهان اسلام در طی این دوره شد.با محکوم کردن حکومت توسط عموم،علما تحت‏ فشار بودند تا مستقل از حکومت عمل کنند.این‏ گونه اختلاف به وسیله انقلاب مشروطیت(1906) و انقلاب اسلامی(1979)در ایران به بهترین نحوی نشان داده شده است.مقاومت علما از تبدیل‏ شدن به ابزاری برای حکومت و جدایی دوسویه‏ بین رهبری اسلامی و غیر دینی علت این انقلاب‏ها گردید.

قدرت حکومت و علما با رابطه آنها با عوامل‏ خارجی متمایزتر شد.دولت قصد داشت تسلیم‏ نفوذ درباریان و وزرای خارجی شود،در حالی که‏ علما دیدگاه مشخص و استفاده از اقتدار را علی‏رغم‏ سخت‏گیری‏ها حفظ کردند که در مقابل فشار خارجیان مقاومت کرد.کیفیت مصمم یک رابطه‏ نزدیک با جامعه را از طریق بسیج کانال‏های سنتی‏ ارتباطی ترغیب کرد،در حالی که حکومت معمولا مردم خود را فراموش کرد و کانال‏های ارتباطی‏ جدید و رسانه‏های همگانی نو ظهور را برای حفظ مشروعیت خود،جمع‏آوری مالیات یا استخدام‏ سربازان مورد استفاده قرار داد.به همین دلیل علما به صورت یک کانال واسطه ارتباطی بین مردم و حکومت درآمدند که از جانب امت و ملت عمل‏ می‏نمودند.به هر حال،باید توجه کرد که بیشترین‏ میزان وفاداری جامعه،نسبت به اسلام باقی ماند تا به حکومت.بی‏علاقگی مسلمانی نسبت به‏ حکومت و امپریالیسم در یک چارچوب اسلامی‏ اعلام شد تا ملی.

تماس‏های ما بین جهان اسلام و غرب در قرن‏ نوزدهم و بیستم باعث افزایش جذب بسیاری از کشورهای اسلامی به موجودیت سیاسی تقریبا غیر دینی از نوع سلطنتی موروثی تا جمهوری‏های‏ غربی مدرن یا نظامی گردید.این جریان همچنین‏ باعث اختلاف اعلام شده بین سکولاریسم مدرن‏ و سنت اسلامی شریعت شد که تا قرن نوزدهم اگر نه به طول کامل ولی به طور عمده حمایت قانونی‏ از راهبری اجتماعی و اقتصادی جوامع مسلمانان‏ را فراهم کرد.تماس نزدیک بین اسلام و کشورهای‏ مدرن صنعتی غربی هم زمان با روند استعمار قسمت‏های زیادی از آفریقا و آسیا و عرضه شماری‏ از استانداردها و ارزش‏های غربی به این جوامع آغاز شد.بنابراین،در آغاز قرن بیستم و با عرضه‏ روش‏های جدید ارتباطات،حمل و نقل و فن‏آوری‏ها،زمینه‏های مدنی و انتقال تجاری،ثابت‏ کردند که به ویژه برای تغییر و روش‏های نوین هویت‏ مهم هستند.نخستین جای پای قانون جنایی و تجاری اروپاییان در کشورهای اسلامی(به‏ خصوص در امپراتوری عثمانی)در نتیجه روش‏ کاپیتولاسیون به پیش برده شد و بر طبق این روش‏ شهروندان اروپایی ساکن خاورمیانه و بخش بزرگی‏ از آفریقا،تحت اداره قوانین و اخلاقیات اسلامی‏ قرار نمی‏گرفتند،بلکه تحت قوانین و روش سنتی‏ خود اداره می‏شدند.به علاوه حرکت‏های‏ اصلاحی مانند تنظیمات(1876-1938)در دوره‏ عثمانی و اصلاح قانون اساسی در ایران(1906- 1911)در واقع ترجمه مستقیم قوانین فرانسوی و \*امام خمینی(ره)از طریق یک‏ انقلاب روشنفکرانه برای‏ تغییرات سیاسی به پاخاست.او خودآگاهی را پیش شرط آگاهی‏ سیاسی می‏دانست.

دیگر کشورهای اروپایی که قصد داشتند، سکولاریسم و قوانین راهبری اروپایی را به اجرا درآوردند.در مصر،از سال 1875 روند مذکور توسعه بیشتری در تطبیق قوانین اروپایی در زمینه‏های تجارت و دریایی یافت و شامل تصویب‏ قوانین مدنی گردید که اساسا از روی قوانین فرانسه‏ تقلید شده بودند و تنها چند شرط از قانون شریعت‏ در آن وجود داشت.

توسعه قوانین اسلامی و حکومت را می‏توان با بازبینی مختصری از دوران کلاسیک اسلام توضیح‏ داد که در طی آن،قوانین سیاسی عمومی،راهبر روابط حکومت بود و به نحوی بود که ارتباطات‏ نیز در آن توسعه یافت.این قوانین در طی چهار دهه‏ اول تاریخ اسلام خواستار رهبری عادل،کمک به‏ مستضعفان،انتقاد سازنده،گفت‏وگو بین اعضا جامعه و دولت،مسئوولیت افراد و دولت برای‏ مبارزه با بدی،بسیج عمومی برای دفاع از ایمان، تطابق دولت با توجه به آن‏چه که آزاد یا ممنوع‏ است،قوانین ارث،تعزیرات و قصاص بودند.در طول اوایل این دوره تا خلافت خلیفه چهارم که‏ تحت رهبری علی(ع)داماد پیامبر(ص)بود حکومت مورد اشاره بسیاری از این قوانین را به اجرا درآورد.موفقیت تلاش‏های آنان می‏تواند به علت‏ رهبری قوی و با ایمان،همگویی فرهنگی،آشنایی‏ احساسی و معنوی با معانی قرآن،بخصوص آنجا که به وحدت حکومت و مردم مربوط می‏شود، باشد.

همچنان که غرب نوین در اوایل قرن نوزدهم‏ ظاهر شد،دنیای اسلامی به طور غریزی هرگونه‏ تعامل متقابل یا پذیرش ایده‏ها و محصولات غرب‏ را رد کرد.دنیای جدید به حد زیادی بدون احترام‏ به مسایل جغرافیایی،تاریخی و میراث معنوی‏ اسلام به آن تحمیل شد.در طول زمان،بعضی از گروههای مسلمان غیر دینی و غربگرا،خود را از تمامی ابعاد فرهنگ اسلامی دین جدا ساختند تا بتوانند تمامی روش‏های غربی را به طور کامل‏ بپذیرند.دیگران،یا به اصطلاح اصلاح طلب‏ها با مشاهده افول جهان اسلامی،با حفظ ایمان قوی‏ نسبت به سنت،سعی کردند علوم جدید و فن‏آوری‏ را از غرب کسب کند.یک جنبه از این حرکت‏ اصلاحی در کارهای تحقیقی و سیاسی جمال الدین‏ اسدآبادی و شاگرد مصری او رشید رضا و دیگران‏ آغاز شد.پیشنهاد آنها شامل ایجاد تعادل بین‏ پذیرش دیدگاههای مفید تمدن غربی و حفظ اسلام‏ است.به هر حال،این رهبران و محققین قرن‏ نوزدهم در اجرای این دیده اصلاح‏طلبانه تأخیر کردند.

حکومت ترکیه به عنوان قوه حکومتی اسلام در طی امپراطوری عثمانی،در اواخر قرن نوزدهم‏ نمونه‏ای از واکنش مسلمانان نسبت به غرب را فراهم آورد.در طی تنظیمات،حرکت اصلاحی‏ 1876-1836 عثمانی‏های جوان از این نخستین‏ گرایش به غربگرایی انتقاد کردند.در مقابل،در طول جهان اسلام سه واکنش نسبت به اروپا وجود داشت.منتقدین در ایران و شماری از کشورهای‏ عربی نفوذ اروپا را به منزله تهدید به شریعت تلقی‏ کردند،در حالی که دیگران و ابتدا در شبه جزیره‏ هندوستان طرفدار تعادل بین تجددگرایی اروپایی‏ و سنت اسلامی بودند.گروه سوم به رهبری‏ مصطفی کمال آتاتورک از ترکیه خواستار پذیرش‏ کامل اروپا سکولاریسم شد و حکومت ترکیه از قوانین اسلامی جدا شد.کسانی که خواستار حد وسط بودند عناصری از پان عربیسم را ادغام کردند که تا حدی ناشی از عناصری از سیاست‏های‏ اجتماعی بنیادین بود تا حرکت ملی‏گرای عربی را تشکیل دهند که بتواند در مقابل امپریالیسم غربی‏ مقاومت کند،به ویژه ملی‏گرایان عرب به عنوان‏ تابعین سابق امپراتوری عثمانی از لغو خلافت که‏ قدرت دینی را برای مدت بسیار زیادی انحصاری‏ کرده بود اظهار خرسندی کردند.محمود اقبال یک‏ متجدد با نفوذ اسلامی در هندوستان،با پشتیبانی‏ از سکولاریسم ترک‏ها سعی کرد تا افکار دینی‏ اسلامی را در سایه توسعه در اروپا بازسازی کند. بنابراین،دیدگاههای مختلف دینی با حرکت ترکیه‏ به سوی سکولاریسم ظاهر شدند.از یک طرف‏ متجددین یا مسلمانان تجدید نظر طلب،لغو خلافت‏ را به عنوان یک اتفاق مهم که نشانه براندازی یک‏ سلسله مراتب قدیمی و فاسد بود،تلقی کردند.از طرف دیگر،برای مسلمانان سنت‏گراتر،گرایش‏ ترک‏ها و متجددین به سوی افکار غربی و غیر دینی، دیدگاه سنتی را تقویت کرد که اسلام باید به عنوان دربرگیرنده شیوه زندگی و راهنمای اعمال‏ اخلاقی،سیاسی و اجتماعی،حفظ شود. سنت‏گرایان،ترکیه و پشتیبانان آنها را به عنوان‏ سازش‏کاران افتخار اسلامی می‏دانستند.در طول‏ قرن بیستم اختلافات ایدئولوژیکی و فرهنگی بین‏ کسانی که روش‏های مدرن غربی را قبول کردند و کسانی که افکار سنتی اسلامی را حفظ کردند به حد زیادی آشکار شد.تولد حرکت‏های جدید اسلامی‏ در دهه‏های پایانی قرن بیستم تا حد زیادی می‏تواند به علت این حقیقت باشد که نظام دولت-ملت و افزایش نام‏هایی ملی‏گرایی با ماهیت عربی،ایرانی، ترکی و پاکستانی به اتحاد کشورهای اسلامی منجر نشد.امروزه کسانی که مخالف ملی‏گرایی‏اند و ایده‏ اصلی نظام دولت-ملت را در سرزمین‏های‏ اسلامی زیر سؤال می‏برند،پیشنهاد می‏نمایند که‏ در مقابل تجاوز خارجی می‏توان از طریق قوانین‏ معنوی،احساسی و اخلاق اسلامی که در خدمت‏ بسیج مسلمانان برای خودمختاری فرهنگی آنهاست‏ مقاومت کرد.در جهان تحت اداره اسلام از طریق‏ اصل جدید سرزمین اجدادی اسلامی یا امت،که‏ زمانی خانه اسلام تلقی می‏شد می‏توان فراتر از دیدگاههای میهن‏پرستانه و ملی رفت.

بایستی یادآوری کرد که در هزاره گذشته،اسلام‏ حداقل دو بار به قدرت اصلی نظامی،اقتصادی، فرهنگی و علمی اروپا تبدیل شد،و دین اغلب‏ باعث ایجاد دشمنی و عداوت بین این دو گردید. اولین بار ظهور حکومت اسلامی در اسپانیا و سیسیل و گسترش نفوذ آن تا فرانسه و منطقه مدیترانه‏ تقریبا از قرن هفتم تا سیزدهم بود.دومین مرحله از قرن چهاردهم تا اوایل قرن بیستم بود،یعنی زمانی‏ که ترک‏های عثمانی بر تمام اروپای شرقی و مرکزی‏ و به ویژه به منطقه بالکان تسلط پیدا کردند.کاهش‏ تدریجی اقتدار سیاسی و اقتصادی در جهان اسلام، که با ظهور قدرت‏های اروپایی و به ویژه هلند و پرتغال و سپس آلمان،فرانسه،انگلستان و روسیه‏ آغاز شد و تجاوز آنها به جامعه اسلامی،موجی‏ از بحران‏های مداوم داخلی در کشورهای اسلامی‏ آفرید که تا زمان حال ادامه دارد.بدون شک افزایش‏ نیروی نظامی و قدرت اقتصادی آمریکا،بلافاصله‏ بعد از پایان جنگ جهانی دوم با نفوذ و دخالت‏ ایالات متحده در خاورمیانه و شماری دیگر از مناطق اسلامی هم زمان شد.تسلط شوروی بر جمهوری‏های اسلامی آسیای مرکزی و نظام جنگ‏ سرد در دوران بعد از جنگ،باعث تقسیم بیشتر جهان اسلامی شد و شکاف بین نخبگان سیاسی‏ حاکم و جامعه به طور کلی وسیع‏تر گردید.به طور فزاینده‏ای،دخالت قدرت‏های بزرگ در مسایل‏ داخلی خاورمیانه شکل‏های محکم‏تری به خود گرفت.در طول قرن بیستم نه تنها کنترل مستقیم‏ بلکه کنترل غیر مستقیم از طریق مبلغین مذهبی، سازمان‏های آموزشی،رسانه‏های همگانی،

شرکت‏های فراملی و اعمال آنها منتهی به صعود نخبگان تکنوکرات در بسیاری از کشورهای‏ اسلامی گردید که نه تنها باعث افزایش شکاف‏ اقتصادی و فرهنگی شد،بلکه به علت وفاداری آنها به اروپا و آمریکا اساس مشروعیت نظام سیاسی آنها را بین رفت.

اصلاح طلبان ملی‏گرا از دوران بعد از جنگ‏ جهانی دوم،نظیر محمد مصدق در ایران،جمال‏ عبد الناصر در مصر،سوکارنو در اندونزی، همچنین بعثی‏ها در سوریه و عراق،تا حدی‏ نظام‏های محافظه‏کار سنتی به ارث رسیده یا مسلط شده به وسیله قدرت‏های اروپایی و آمریکایی را به‏ چالش فراخواندند و خواستار یک نظام سیاسی‏ جدید شدند.به هر حال،همچنان که تجربه نشان‏ داد،ایدئولوژی و برنامه‏های ملی‏گرایی نوین،از ایدئولوژی‏های نظامی آمریکایی و اروپایی ناشی‏ شده بودند.بنابراین،قادر نبودند که یک سطح‏ پایدار از بسیج همگانی را از طریق برنامه‏های خود حفظ کنند و همچنین مشروعیت نداشتند.تا یک‏ جایگزین مستقل و از نظر فرهنگی یک نظام‏ حکومتی هماهنگ با جامعه اسلامی را مطرح کنند در دهه 1970 و 1980 در زیر نقش مسلط ایالات‏ متحده در خاورمیانه،بحران مشروعیت سیاسی در کشورهای اصلی اسلامی چون ایران،ترکیه و مصر وجود داشت.احیای حرکت اسلامی در طول‏ جهان،که با انقلاب اسلامی در ایران جرقه زد، سپس باعث بی‏ثباتی در ترکیه،سوء قصد به جان‏ انور سادات در مصر و به سقوط ملی‏گرایان غیر دینی‏ طرفدار فرانسه که الجزایر را برای مدت سه دهه اداره‏ کرده بودند منجر شد.این حقیقت که انقلاب‏ اسلامی در ایران تمایل داشت و قادر بود که یک راه‏ مستقل و جایگزین را برای توسعه جامعه ترسیم‏ نماید نه تنها سرکردگی ابرقدرت‏ها را در جهان‏ اسلامی به چالش فراخواند،بلکه باعث تأثیر حساسی در منطقه شد و ادعاهای بسیاری از کشورهای مسلمان برای دست نیافتن به استقلال‏ را تغییر داد.

سؤال هویت

بحران مشروعیت سیاسی با شماری از ذهنیت‏ها و همچنین توسعه‏های سیاسی در طی‏ دوران بعد از جنگ افزایش یافت.بهتر است‏ یادآوری شود که متعاقب انقلاب فرانسوی‏ها و پیروزی رمانیسم و سکولاریسم،طبیعت‏گرایی آمد تا دیدگاه جهانی غربی‏ها را اشغال کرده و بر آن‏ مسلط شود.در دیدگاه اسلامی نسبت به طبیعت و نظم فراتر،این نظم فراتر است که طبیعت را راهبری‏ می‏کند.بخش عظیمی از قوانین اسلام با نظم‏ اجتماعی سروکار دارد و امروز چگونگی‏ تجددگرایی برای مسلمانان مهم نیست بلکه‏ مسلمانان به چگونگی انتقال توجه دارند.مهم‏ترین‏ تفاوت بارز بین انتقال و تجددگرایی این است که‏ اولی خارج از زمان و دومی در زمان است.(9)

تحت شعار تجددگرایی،توسعه اقتصادی و پیشرفت فن‏آوری،کشورهای اسلامی از شناختن‏ تمدن ممتاز و منحصر به فرد و فرهنگ خود محروم‏ ماندند.برای راحتی واژه‏نگاری و سلسله مراتب‏ سیاست جهانی،آنها فقط با تعدادی از کشورهای‏ کمتر صنعتی تحت یک گروه مبهم به نام«جهان‏ سوم»خوانده می‏شوند همچنان که با مطالعات‏ بی‏شماری در طول چند دهه گذشته نشان داده‏ شده،روند تجددگرایی یک مسیر یک طرفه از جانب غرب است و حتی خیلی زود این مطلب که‏ غرب ضد شرق است به کناری گذاشته شد،زیرا با پخش گسترده تجددگرایی که در حال حاضر مشغول ایجاد جهانی جدید به نام جهان‏گرایی‏ است،شرق و غرب بی‏ربط می‏نماید.

«ثبات سیاسی»به عنوان یک پیش شرط برای‏ توسعه اقتصادی نه تنها توجیهی برای حفظ رژیم‏های سرکوبگر بر اریکه قدرت بود بلکه، همچنین اقتصاد جهانی مسلط و نظام‏های سیاسی‏ تا کنون ادعا کرده بودند که حق دسترسی به منابع‏ ارزشمند طبیعی در سرزمین‏های اسلامی را دارند. این اقتصاد کشورهایی چون ایران،اندونزی و عربستان سعودی بود که برای ثروتمندتر شدن‏ کشورهای صنعتی ضروری بود و اهمیت داشت و نه‏ زیر ساخت سیاسی آنها.

«هویت»یک برداشت روانی-اجتماعی است‏ و به این بازمی‏گردد که مردم در محیط و در رابطه با دیگران چه برداشتی از خود دارند.هویت بر اساس‏ باورهای مشترک فرهنگی است که به طور تاریخی‏ در آن جامعه ریشه دارد.در نوشته‏ها و ادبیات معاصر غربی درباره افکار اجتماعی و سیاسی، مفهوم هویت و نگرانی،اغلب دو سوی یک سکه‏ انگاشته شده‏اند.ورود یک فرد بیگانه به موضوع‏ که دلیل تجددگرایی است،موضوع گفتمان‏ روشنفکری بوده است.

به طور خلاصه،صنعتی شدن،تغییر سریع‏ اجتماعی و بالاتر از همه غیر دینی شدن افکار و زندگی،نه تنها باعث سقوط اخلاقیات و اعتقادات‏ شده است بلکه،همچنین باعث کاهش اهمیت‏ اساس جامعه سیاسی شده است،که می‏توان در این مورد از دولت-ملت مدرن نام برد که باعث از کارافتادگی مکانیسم‏های عادی همگونی و قدرت‏ در جامعه شده است.در حال حاضر روی‏آوری‏ مجدد به دین در بسیاری از جوامع غربی در کل یک‏ حرکت مصلحت اندیشانه برای ایجاد احساس‏ راحتی،سلامتی ذهن،اخلاقیات یا به زبان فروید یک تلاش خودخواهانه برای پوشاندن کم بود خودخواهی بی‏حد و حصر است.همچنین‏ موضوع هویت را می‏شود در سیاسی شدن جنسیت‏ و دیگر«گروههای اجتماعی»و زیست شناسی‏ مشاهده کرد.

در درون چنین جست‏وجوی وسیع تاریخی‏ برای هویت و زندگی اجتماعی است که انقلاب‏ اسلامی در کل و افکار سیاسی-دینی امام خمینی‏ (ره)می‏تواند مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و درک شود.نوشته‏ها،سخنرانی‏ها و اعلامیه‏های‏ امام خمینی(ره)در طول چند دهه گذشته دو موضوع عمده را به روشنی نشان می‏دهد:

1-جست‏وجو برای یافتن هویت اسلامی؛

2-تلاش برای فرمول بندی و مشخص کردن‏ نظام اسلامی فراتر از نظام دولت-ملت جدید رو دررو با بحران و دیدگاه احساسی،هویت ملی و هویت‏های متنوع دیگر(قومی،ایدئولوژیکی‏ و طبقه)مردم ایران و میلیون‏ها مسلمان در سراسر جهان در پشت دیدگاه متحد کننده مفهوم امام خمینی‏ (ره)از هویت اسلامی و نظام حکومت اسلامی او بسیج شدند.او با قبول تنوع افکار اسلامی در فکر وجود یک جامعه منحصر به فرد اسلامی بود و بنابراین به تمام مسلمانان از هویت مشترک‏ فرهنگی،معنوی و سیاسی خبر داد.

برای امام خمینی(ره)هویت یک پیش شرط برای حکومت اسلامی است و اسلام دینی است‏ که مشهور به حقیقت و عدالت است.این دین‏ همچنین برای کسانی است که تمایل به آزادی و استقلال دارند و مخالف امپریالیسم هستند.در دیدگاه او امپریالیسم یک باور غلط از اسلام ساخته‏ است و مسلمانان را از ایجاد دولتی که شادی آنان‏ را تضمین کند بازداشته است.(11)بر طبق نظر امام‏ خمینی(ره)کسب قدرت مادی و ثروت و تسخیر طبیعت و فضا برای حل مشکلات اجتماعی و رهایی از بدبختی‏های بشری کافی نیست.باید به‏ \*در حکومت‏های ایدئولوژیکی‏ غیر دینی،ایدئولوژی،فقط یک‏ موضوع سیاسی است،ولی در حکومت اسلامی به اجرا درآوردن‏ ایدئولوژی نه تنها فقط یک‏ موضوع سیاسی بلکه،یک وظیفه‏ دینی نیز هست.

آنها متممی افزوده شود و با ایمان،منطق و اخلاقیات اسلام متعادل گردد تا به جای به خطر انداختن نوع بشر واقعا به آن خدمت نماید.(12)امام‏ خمینی(ره)از طریق یک انقلاب روشنفکرانه برای‏ تغییرات سیاسی به‏پا خاست.او خودآگاهی را پیش شرط آگاهی سیاسی می‏دانست:«ما باید خود را از نظر معنوی و روش زندگی اصلاح نماییم.ما باید ساده‏تر از پیش بوده و کاملا به مال دنیا بی‏اعتنا باشیم.شماها باید خود را برای حفظ اعتمادی الهی‏ که در وجود شما نهاده شده،مجهز سازید».(13)

وحدت و هویت اسلامی موضوع‏هایی هستند که به طور مکرر در بیانات امام خمینی(ره)وجود دارند.او تأکید کرد که ایده‏ال دینی اسلام،این‏ است که اعتقاد به خدای یگانه(توحید)را در سراسر جهان مستقر سازد.«دلیل این که خداوند قادر متعال،بعضی از دارندگان اقتدار را انتخاب کرده‏ و به شما دستور داده تا از آنان اطاعت کنید.زیرا این اعتقاد وجود دارد که انسان قادر نخواهد بود در مسیری که برای او تعیین شده است حرکت نماید و قوانین خدا را به اجرا دربیاورد،مگر این که یک‏ فرد(یا قدرت)مورد اعتماد یا محافظ تعیین شود و هیچ کس داوطلبانه لذت یا منافع خود را که ممکن‏ است باعث ضرر یا فساد دیگران شود داوطلبانه رها نخواهد کرد.به عبارت دیگر،هر کسی در سرکوب و آزار دیگران به خاطر منافع یا لذایذ،خود را درگیر می‏کند.(14)او تأکید کرد که اسلام دینی‏ با معیارهای غربی نیست،اما دینی است که نسبت‏ به تمامی ابعاد زندگی اشراف دارد.او گفت که در اسلام هیچ وقت بین معنویت و دنیاگرایی جدایی‏ وجود نداشت و بسیاری از مقررات اسلام که درباره‏ پرستش است همچنین به وظایف اجتماعی و سیاسی نیز مربوط می‏شوند.اشکال پرستش به کار گرفته شده در اسلام معمولا به سیاست و توسعه‏ جامعه مربوط هستند.اسلام اسباب گردهمایی را فراهم کرده است تا این که شاید بتوان از آن‏ بهره‏برداری دینی کرد و اینکه ممکن است احساس‏ برادری و همکاری تقویت شود و پختگی‏ روشنفکری توسعه یابد و برای مشکلات سیاسی و اجتماعی راه حل پیدا شود».(15)

همچنان که به وسیله امام خمینی(ره)توضیح‏ داده شد،قوانین شریعت،قوانین و مقرراتی را متجلی می‏سازد که تمامی نظام اجتماعی را در برمی‏گیرد.او بحث کرد که در داخل این نظام‏ تمامی حوایج بشری در نظر گرفته شده است.او تأکید کرد که تهیه قوانین اسلامی برای مسایلی چون‏ ازدواج،بچه و خانواده بیانگر این نکته است که‏ هدف این قوانین تربیت کردن انسان‏های کامل و ممتاز که نمونه عینی و زنده قانون باشند.او به‏ تماشاگران خود یادآوری کرد که اسلام مقادیر متنابهی از توجه خود را معطوف به دولت و روابط اقتصادی-سیاسی جامعه می‏کند با این هدف که‏ شرایط مناسبی را برای به عرصه رساندن انسان‏هایی‏ با اخلاقیات صحیح و ممتاز ایجاد نماید.(16)

حکومتی که در تعقیب گسترش ارزش‏های‏ اعتقادات غیر دینی است نمی‏تواند اسلامی باشد. امام خمینی(ره)به تمام مسلمانان یادآوری کرد که‏ اسلام هیچ قانونی را برای رباخواری،برای‏ بانکداری بر اساس ربا،برای مصرف مشروبات‏ الکلی یا برای اشاعه فحشا وضع نکرده است،زیرا این موارد در ایمان اسلامی ممنوع هستند.اسلام‏ هیچ‏گونه تمهیدی برای پی‏گیری منظم این‏ فعالیت‏های غیر قانونی ندارد و این نشانه‏ای است‏ از کامل بودن این دین و این امر مایه مباهات‏ است.(17)او تأکید کرد که قوانین اسلام به نفع مردان‏ و زنان است و زنان باید در سرنوشت اساسی کشور نقش داشته باشند.(18)

امام خمینی(ره)به ما یادآوری می‏کند که دین‏ بزرگ اسلام،به عنوان دین وحدانیت،چند خدایی‏ (شرک)،بی‏اعتقادی،بت‏پرستی و خودپرستی را از بین می‏برد و دینی نشأت گرفته از ماهیت ضروری‏ انسان است.طبق نظر او،دین اسلام دینی است‏ که برای هدایت روابط حکومت راهنما تعیین‏ می‏کند و به راه راست که نه شرقی و نه غربی است‏ هدایت می‏کند.«این دینی است که هر جا پرستش‏ به سیاست و فعالیت سیاسی ملحق شد شکلی از پرستش است».(19)ارتباط،یک نقش گسترده در تقویت هویت اسلامی به عهده می‏گیرد.بر طبق‏ نظر امام خمینی(ره)،در جامعه امروز تشکیل‏ اجتماعات مشتاق و استفاده از آنها برای ارشاد و آموزش مهم است.او معتقد است که حرکت‏های‏ ایدئولوژیکی و سیاسی اسلام توسعه یافته و به اوج خود خواهد رسید:«برای عرضه مناسب اسلام به‏ مردم،مؤسسات آموزش دینی باید اصلاح شوند و مواد آموزش و روش‏های ارشاد و آموزش باید بهتر شوند،بی‏علاقگی،کاهلی،درماندگی،عدم‏ اعتماد به نفس جایگزین شود».(20)او به عوامل‏ جامعه-روانی تأکید کرد:«مهم است که انسان‏ خود را از افسردگی و بی‏علاقگی رها سازد، روش‏ها و برنامه‏های ارشادی را اصلاح نماید: تلاش نماید تا اسلام را به درستی عرضه دارد و برای‏ استقرار حکومت اسلامی تصمیم بگیرد».(21)

حکومت اسلامی

بر طبق افکار سیاسی غربی،زبان،سرزمین، سنن و تاریخ مشترک ملاک‏های لازم برای‏ تشخیص یک ملت هستند.در یک حکومت‏ غیر دینی حق سیاسی افراد از قانون اساسی ناشی‏ می‏شود و این حکومت است که چنین حقوقی را ایجاد کرده یا تخصیص می‏دهد.در حکومت‏های‏ اقتدارگر تأکید بر روی وظایف شهروندان قرار می‏گیرد تا حقوق آنها.امام خمینی(ره)برای چهار دهه یک برنامه عملیاتی برای دوباره سازی حکومت‏ اسلامی شروع کرد او به محدودیت‏ها و مرزهای‏ نظام جدید دولت-ملت پی برد.او کمونیسم را برای مادی‏گرایی و روش غیر واقعی محکوم ساخت‏ و لیبرالیسم غربی را برای ایده‏الیسم و نظریات‏ غیر دینی رد کرد و اسلام را برتر از تمامی اشکال‏ مردم سالاری دید.(22)او گفت برای صحبت درباره‏ یک جمهوری اسلامی«دمکراتیک»،مانند صحبت‏ کردن درباره جمهوری اسلامی با گرایش‏های‏ عدالت است.او این‏گونه نامگذاری‏ها را اهانت‏ به اسلام خواند زیرا،این چنین نشان می‏دهد که‏ عدالت چیزی در اسلام است در حالی که عدالت‏ خود اسلام است.(23)شعار او نه«غربی نه شرقی» به شعار اصلی انقلاب اسلامی تبدیل شد و اسلام‏ تنها مدرسه آزادی انسانیت است.

او نسل‏های جوان‏تر را تشویق کرده تا در آینده‏ در خدمت اسلام بوده و اجازه ندهند که ماهیت‏ واقعی اسلام در خفا بماند،در غیر این صورت مردم‏ تصور خواهند کرد که اسلام مانند مسیحیت است‏ و مساجد مثل کلیساها خواهند شد.(24)و گفت که‏ وظیفه جانشین پیامبر(ص)قانونگذاری نیست‏ بلکه،اجرای قوانین الهی است،که پیامبر(ص) اعلام کرده است.به همین دلیل تشکیل دولت و تأسیس سازمان‏های اجرایی ضروری‏اند.برای او استقرار یک حکومت اسلامی وظیفه همه مسلمانان‏ بود.مشخصه یک جامعه غیر دینی رقابت مردم‏ برای به دست آوردن قدرت است.به هر حال،بر طبق نظر امام خمینی(ره)اسلام یک قدرت اجرایی‏ تأسیس کرده است و کسی که این قدرت را در اختیار دارد ولی امر است.سنت و راه پیامبر(ص)تجلی‏ اثبات ضرورت تأسیس دولت است.تنها راه‏ \*وحدت و هویت اسلامی‏ موضوع‏هایی هستند که به طور مکرر در بیانات امام خمینی(ره) وجود دارند.او تأکید کرد که‏ ایده‏ال دینی اسلام،این است که‏ اعتقاد به خدای یگانه(توحید)را در سراسر جهان مستقر سازد.

جلوگیری از ظهور هرج و مرج و بی‏نظمی و حفاظت جامعه از فساد،تشکیل دولت و بنابراین، دادن نظم به تمام اعمال جامعه است.(25)

بر طبق این نظر،به علت تمایل به ارتکاب گناه‏ توسط بشر،مردان و زنان مجبور به کنترل هستند و این نه به عنوان حق خود آنان بلکه،باید به عنوان‏ مؤمنین و از طرف خداوند این کار را بنمایند.مالیاتی که اسلام قرار می‏دهد و شکل‏ بودجه که برقرار کرده،فقط به منظور تهیه مواد برای‏ افراد بی‏بضاعت نیست،آنها همچنین برای امکان‏ استقرار یک حکومت بزرگ و تأمین هزینه‏های آن‏ است.امام خمینی(ره)دستور داد که بودجه‏ حکومت اسلامی به روشی تهیه شود که هر منبع‏ درآمد برای نوع به خصوص از هزینه اختصاص‏ یابد.(26)مقررات درآمد عمومی اسلام همچنین به‏ ضرورت ایجاد یک دولت اشاره دارد.قوانین‏ مربوط به حفظ نظم اسلامی و دفاع از تمامیت‏ ارضی و استقلال امت اسلامی نیز خواستار تشکیل‏ یک حکومت است که فراتر از نظام ملت-دولت‏ خواهد بود.

این همچنین نظر او بود که اگر حاکمان‏ کشورهای اسلامی واقعا نماینده معتقدین هستند و قوانین خدا را اجرا می‏کنند،اختلافات جزیی را کنار نهاده،اعمال مخرب و تفرقه آمیز را رها کرده‏ و به هم‏دیگر ملحق بشوند.برای او شکل‏ حکومت‏های امویان و عباسیان و سیاست‏های‏ اجرایی و سیاسی که آنها تعقیب کردند ضد اسلامی‏ بوده است.(27)امام خمینی(ره)اعتقاد داشت که‏ وجود نظام سیاسی غیر اسلامی لزوما منتهی به اجرا نشدن دستور سیاسی اسلامی شده و بنابراین، چاره‏ای نیست به جز از بین بردن آن نظام‏های‏ حکومتی که در درون خود فاسد هستند.این‏ وظیفه‏ای است که تمام مسلمانان باید به اجرا درآورند.این وظیفه مسلمانان است که از مظلومین‏ حمایت کنند.(28)او اساس را بر لزوم وجود رهبری‏ با طبیعت تمامیت خواه انسان قرارداد و حکومت‏ فراملی را تحت پرچم اسلام پیش‏بینی کرده.او به‏ ضرورت اتحاد تمام شاخه‏های فکری اسلام و ادغام مسلمانان در یک حکومت اسلامی،تأکید کرد.او دولت اسلامی را به مثابه حکومت دارای‏ قانون اساسی می‏دید.زیرا حکام در حکومت و اداره کشور مجبور به رعایت شرایط مخصوصی‏ هستند که در قرآن و سنت پیش‏بینی شده‏اند.دولت‏ اسلامی یک دولت قانون‏گراست و اقتدار فقط مختص خداوند است و قانون دستور و فرمان الهی‏ است.(29)

بر طبق نظر وی صفات مورد نظر یک حاکم در حکومت اسلامی عبارتند از:هوش،توانایی اداره‏ و داشتن معلومات حقوقی و عدالت.(30)تأکید کرد که مافوق بودن فقیه بر حاکم یک اصل پذیرفته شده‏ است.اگر حاکم پیرو اسلام است.پس باید مطیع‏ فقیه باشد.حاکم باید دارای صفات عالی اخلاقی‏ و اعتقادی بوده و آلوده به گناهان کبیره نباشد.امام‏ خمینی(ره)اعتقاد داشت که این وظیفه امامان و فقط فقها بود که نهادهای حکومتی را برای اجرای قوانین‏ الهی به کار گیرند و فقط نظام اسلامی را مستقر کرده‏ و به انسان خدمت نمایند.(31)او بر ضرورت ثبات‏ حکومت تأکید ورزید و اعلام کرد که وظیفه‏ مسلمانان حفظ اسلام است و این حتی مهمتر از نماز و روزه است.(32)

امام خمینی(ره)فرمود که در حین استقرار یک‏ حکومت اسلامی،اسلام قانون را به مثابه ابزار می‏داند.قانون برای ایجاد عدالت در جامعه است‏ و به طور معنوی و اخلاقی نوع بشر را تغذیه کرده و به او پاداش خواهد داد.مهمترین وظیفه پیامبران‏ اجرای قوانین الهی بود و این لزوم راهبری و حکومت را پیش می‏آورد.(33)بر طبق نظر او، داشتن دو صفت برای مؤمنین ضروری است:

1-هرجا که لازم باشد،باید با حداکثر قدرت‏ و اراده تصمیم‏گیری کرده و بدون هیچ‏گونه‏ احساسی،عدالت را اجرا کند؛

2-او هر جا که خواسته شد باید حداکثر عشق‏ و توجه خود را نشان دهد.

بر طبق نظر او،اطاعت از دارنده قدرت چون‏ امامان همچنین نوعی تبعیت از خداوند است،زیرا خداوند به ما فرمان داده است که از پیامبر(ص)و دارندگان قدرت پیروی کنیم.او معتقد بود که اگر مسلمانان به طرز صحیح عمل کرده و وظایف خود را انجام می‏دادند،شکلی از حکومت مورد نظر اسلام بود به منصهء ظهور می‏نشست و بنابراین، هیچ کدام از حکومت‏های موجود جهان قادر به مقاومت نبوده و سقوط می‏کردند.او به هر حال، تشخیص داد که مسلمانان نتوانسته‏اند چنین‏ حکومتی را بنیان نهند.او گفت:برای تأسیس یک‏ دولت اسلامی،مسایلی مربوط به پرستش،نظام‏ قانونی،سیاسی و ابعاد اقتصادی اسلام باید به مردم‏ تبلیغ شود.او ادامه داد که قدم‏های مورد نظر برای‏ تبلیغ و آموزش دین و توسعه،حرکت ایدئولوژیکی‏ و سیاسی اسلامی باید برداشته شود.(34)

در مورد نظام غیر دینی،افکار سیاسی به وجه‏ بیرونی یا بعد مادی مسایل سیاسی اهمیت می‏دهد. افکار سیاسی اسلامی بیشتر به مسایل داخلی یا بعد معنوی مسایل سیاسی توجه دارد.تحت اسلام‏ قوانین اصلی در قرآن و سنت آورده شده‏اند.افکار سیاسی امام خمینی(ره)تا کشف،مشخص سازی‏ و ترجمه این اصول اساسی از حکومت اسلامی‏ گسترش یافت.عمل،به عنوان یک عنصر ضروری‏ در افکار سیاسی او تجلی پیدا می‏کند.او تمامی‏ مسلمانان جهان را ترغیب می‏کند که به عمل روی‏ آورند تا این کردار آنها،هدایت،شخصیت و اجتناب از جاه‏طلبی دنیوی اثر اخلاقی بر روی مردم‏ خواهد داشت.بر طبق نظر او می‏توان دولت‏های‏ ظالم را با قطع تمامی روابط با مؤسسات دولتی، خودداری از همکاری با آنان،خودداری از هر عملی که ممکن است به عنوان یاری به آنان تلقی‏ شود،ایجاد مؤسسات جدید قضایی،مالی، اقتصادی،فرهنگی و سیاسی،ساقط کرد.این‏ وظیفه تمامی مردم است که طاغوت یعنی‏ قدرت‏های سیاسی غیر مشروح را ساقط نمایند.(35)

در حکومت‏های ایدئولوژیکی غیر دینی، ایدئولوژی،فقط یک موضوع سیاسی است،ولی‏ در حکومت اسلامی به اجرا درآوردن ایدئولوژی نه‏ تنها فقط یک موضوع سیاسی بلکه،یک وظیفه دینی‏ نیز هست.با تشویق کردن تمام مسلمانان از کشورهای دیگر که با هم اجتماع کرده و به تبادل‏ دیدگاههای خود درباره اسلام بپردازند.او بر وحدت جامعه اسلامی تاکید کرد و احساس نمود که جوانان مسلمان وظیفه دارند تا خلوص و اصیل‏ بودن را به یاد داشته باشند و از خاطر نبرند که بر تربیت اسلام،آنان را از تمامی مکاتب فکری جدا می‏سازد.(36)

امام خمینی(ره)تأسیس یک حکومت اسلامی‏ را با طرح جزئیات و شرح وظایف آن ارایه‏ نمی‏دهد،با این وجود او تمامی موضوع‏های عمده‏ یک مجموعه مشترک المنافع اسلامی را قید می‏نماید و برای تأسیس یک حکومت اسلامی‏ برنامه‏ای را به شرح زیر اعلام می‏دارد:

-اسلام توجه خاصی به زنان دارد.(37)

-مسلمانان باید حقوق بشر را اجرا نمایند، همچنان که طبقه زحمتکش جامعه ما آن را می‏شناسد.این طبقه زحمتکش است که قدر انسانیت را می‏داند.(38)

\*امام خمینی(ره)ملی‏گرایی را به عنوان وجه اصلی نظام مدرن‏ دولت-ملت رد کرد.او گفت که‏ برای ایجاد یک اتحاد سیاسی‏ مؤثر از اسلام،تمام کشورهای‏ مسلمان باید ابتدا برای تأسیس‏ یک حکومت اسلامی تلاش کنند.

-مطبوعات باید آزادانه همه چیز را درج کنند، اما نباید در خدمت خرابکاری راست و چپ‏ باشند.(39)

-دانشگاهها باید تغییر پیدا کنند و به جای‏ خدمت به خارجیان در خدمت ملت و خواست‏های‏ آن باشند.(40)

-اسلام برتر از تمام شیوه‏های مردم سالاری‏ است و عدالت جوهر وجودی اسلام است.(41)

-انواع مشقت‏هایی که انسان می‏کشد نتیجه‏ خودخواهی است.معتقدین واقعی با همدیگر نمی‏جنگند.اگر بین دو نفر نزاعی درگیرد،آنها باید بدانند که مؤمنین واقعی نیستند.(42)

-اگر به خاطر دولت اعمال ناپسندی در اسلام‏ ظاهر شود،این وظیفه همگان و به ویژه علماست‏ که واقعیت را اعلام نمایند.اگر ورود علما به دولت‏ باعث جلوگیری از فساد خواهد شد این وظیفه علما است که وارد دولت بشوند.(43)

-علما مجاز نیستند در مدارس دینی که به‏ وسیله حکومت اداره می‏شود مسئوولیتی قبول‏ نمایند و همچنین طالبان علوم دینی نیز مجاز نیستند وارد مؤسسات دینی بشوند که به وسیله سازمان‏های‏ دولتی تأسیس شده است.(44)

-اگر دشمن به سرزمین‏های مسلمانان یا مرزهای آن حمله نماید،این وظیفه تمام مسلمانان‏ است که با هر وسیله ممکن به دفاع برخیزند.اگر روابط تجاری با خارجیان برای مسلمانان مضر است این رابطه باید قطع شود.اگر سران‏ دولت‏های مسلمان به سران خارجی اجازه دهند که‏ حکومت‏های اسلامی را کنترل کنند،آن سران‏ مسلمان کشورهای اسلامی باید ساقط شوند.(45)

امام خمینی(ره)ملی‏گرایی را به عنوان وجه‏ اصلی نظام مدرن دولت-ملت رد کرد.او گفت‏ که برای ایجاد یک اتحاد سیاسی مؤثر از اسلام، تمام کشورهای مسلمان باید ابتدا برای تأسیس یک‏ حکومت اسلامی تلاش کنند.به هر حال،چالش‏ عمده او نسبت به نظام دولت-ملت در انتقاد و بازبینی او از دو نظام فوق حکومتی قرن بیستم یعنی‏ ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به خوبی‏ واضح است.نظر امام خمینی(ره)در مقابل نامه‏ رئیس جمهور آمریکا(رئیس جمهور پیشین)جیمی‏ کارتر به رهبر انقلاب(19 نوامبر 1988)در زیر خلاصه می‏شود.«همچنان که بارها گفته‏ام،رابطه‏ ایران و آمریکا مانند رابطه گوسفند و گرگ است و بین این دو هیچ توافقی نمی‏تواند برقرار شود»(46)و ارزیابی او از اتحاد جماهیر شوروی در پیام او به‏ میخاییل گورباچف آخرین رهبر ابر قدرت پیشین‏ نمی‏توانسته است تا این اندازه به موقع و دقیق‏ باشد(4 ژانویه 1989)،«روشن است که از این‏ ببعد باید به کمونیسم در موزه‏های تاریخ سیاسی‏ نظری افکند،زیرا مارکسیسم جوابی برای‏ خواست‏های واقعی بشر ندارد و این به علت مادی‏ بودن این نظریه است.رهبر چین اولین ضربه را به‏ پیکر کمونیسم وارد آورد و شما اجرای دومی و گویا آخرین ضربه را بر عهده گرفته‏اید.ما امروز چیزی‏ به نام کمونیسم در دنیا نداریم.اما من مایلم که‏ موکدا از شما بخواهم با خراب کردن دیوارهای‏ مارکسیسم خود را گرفتار زندان غرب و شیطان‏ بزرگ ننمایید.یک نگاه جدی به اسلام ممکن است‏ شما را برای همیشه از گرفتاری افغانستان و دیگر مشکلات مشابه در جهان نجات دهد.ما مسلمانان‏ جهان را همچون مسلمانان کشور خود می‏دانیم و همواره خود را در سرنوشت آنان شریک می‏دانیم.

قدرت امام خمینی(ره)باید در استعداد او برای‏ رویارویی با واقعیت اجتماعی نهفته باشد. سخنرانی‏ها،نوشته‏ها و اعلامیه‏های او تفکرات‏ مجرد یک فیلسوف منزوی که مخاطب مخصوص‏ ندارد نیست بلکه،تقاضای پراحساس یک رهبر دینی-سیاسی و معنوی است.امام خمینی(ره)با رد هر نوع حکومت غیر دینی،به پیروان خود ساختار و نحوه‏ای از زندگی را توصیه کرد که از بسیاری از ابعاد،شبیه دوران اوایل اسلام باشند. یک حکومت چند فرهنگی،جهانی و دینی- سیاسی که اعمال ممتاز آن نظم،اتحاد و تبعیت‏ کامل افراد از خداوند است.در تاریخ معاصر فلسفه‏ سیاسی اسلامی،هیچ کس نتوانسته است در نظریه‏ و تجارب عملی فراتر از امام خمینی(ره)قدم‏ بگذارد.شاید امام خمینی(ره)اولین کسی نبوده‏ است که حکومت اسلامی را مهمترین رقیب نظام‏ دولت-ملت موجود،مورد توجه قرار داده است، اما او اولین کسی بود که آن را به روشنی تعریف‏ کرد و بنابراین،او اساس یک درک ساختاری از حکومت اسلامی را بنیان نهاد.